



آرش حسن‌نیا
دبیر ارشد تحریریه

پرونده این ماه، انرژی و امنیت ملی نگاه روزنامه نگار

دردم از نفت است و درمان نیز هم

ایران در سالهای ۱۳۵۲ تا انقلاب ۱۳۵۷ دلایلی مشابه و شرایطی را نزدیک به آنچه در بالا گفته شد متصورند. این تهدیدها در بیرون از مرزها و در مواجهه با دیگر بازیگران پرتعداد حوزه انرژی در جهان، اعم از تولیدکنندگان رقیب یا مصرف‌کنندگان بزرگ نیز کمتر از تهدیدهای داخلی نیست. کافی است این گزاره چنان پررنگ شود که برای پایان دادن به استفاده مکرر ایران از ابزار تهدید به بستن مجاری صدور و عرضه نفت به جهان یا اختلال در امر

در منطقه خلیج فارس و دیگر شاخصها و ارقام نفتی در اختیار و تحت کنترل ایران را یادآور می‌شوند تا تهدیدها رنگ بیازد. اما سکه انرژی روی دیگری هم دارد و آن، سوی دیگر ماجراست که به نظر می‌رسد سرخوشی افزایش بی‌سابقه قیمت نفت در بازارهای جهانی طی سه سال گذشته و دیگر شاخصهای در اختیار یا تحت کنترل ایران، اجازه نداده تا دولتمردان ایرانی توجهی به آن داشته باشند.

افزایش قیمت انرژی در حالی که استراتژی مدون، مکتوب و دقیقی برای استفاده از این منابع و درکی درست از ارتباط این متغیر اساسی و تغییرات قیمتی آن با امنیت ملی وجود ندارد، می‌تواند به جای فرونشاندن تهدیدها و تبدیل آنها به فرصت، خود به شکل‌گیری تهدیدی بزرگ منجر شود که از اتفاق، چندان هم بعید به نظر نمی‌رسد.

افزایش قیمت نفت و به دست گرفتن منابع بی‌پایان و بی‌نظیر ناشی از فروش این سرمایه‌ها توسط دولت یا اکتشاف و یافتن منابع تازه انرژی در شرایطی که استراتژی مدون و جامع‌نگری در کشور در حوزه انرژی وجود نداشته باشد، ممکن است با آثاری همچون غرق‌شدن اقتصاد در تک‌محصول نفت یا گاز، از بین رفتن تمام مزیت‌های اقتصادی در دیگر حوزه‌ها، مرگ تدریجی دیگر بخش‌های اقتصادی، از بین رفتن دموکراسی و ریشه کردن استبداد در تار و پود جامعه و سیاست، کاهش مشارکت مردمی در تمامی عرصه‌ها و تقویت تک‌گروه‌ها یا تک‌صدهای نزدیکی به دولت رانتیر باشد که در مجموع هر یک از این عوامل می‌تواند امنیت ملی را از داخل مورد تهدید قرار دهد. کما اینکه صاحب نظران در بیان شرایط حاکم بر اقتصاد و سیاست

باید پذیرفت که دوره داشتن سلاح بیشتر یا پیشرفته‌تر و مخرب‌تر به عنوان ابزار و عواملی که می‌توانند امنیت یک کشور را تأمین کنند، گذشته است. حال کم نیستند کارشناسان و صاحب نظرانی که یکی از شاخصهای بنیادین و اصلی اثبات قدرت برتر و حفظ هژمونی را در کنترل منابع، خطوط و مسیرهای انتقال انرژی جست و جو می‌کنند.

از این روست که کشوری مانند روسیه با تلاش برای حفظ انحصار خود در تأمین منابع انرژی اروپا توانسته است دست بالا را در روابط دیپلماتیک خود و امنیت ملی این کشور حفظ کند. باز همین عامل و تنوع بخشی به منابع تأمین انرژی از سوی اروپاییان است که حتی آنان را واداشته است تا از مواضع سیاسی خود در قبال اعمال تحریمها در برابر ایران عقب‌نشینی کنند و بر سر میز مذاکره و انعقاد قرارداد خرید گاز از ایران و صدور آن به اروپا بنشینند.

گویي این معجزه انرژی است که دشمنها را از یاد آنان می‌برد و اروپاییان را به چنین نرمشی وا می‌دارد. اما این یک سوی ماجراست، رویی از سکه که به نظر می‌رسد دیپلماتهای ایرانی نیز آن را به خوبی فراگرفته‌اند. آنان به خوبی می‌دانند امنیت انرژی برای جهانیان آنقدر اهمیت خواهد داشت که آنان خود در برابر تهدیدات علیه ایران به عنوان دارنده منابع بی‌پایان انرژی و آرام گرفته در استراتژیک ترین موقعیت ژئوپلیتیک جهان ایستادگی کنند.

فهم و درک دولتمردان، نظامیان و دیپلماتهای ایرانی از اثربخشی و اهمیت ابزار کارآمد نفت و انرژی آنان را در آرامش خاطر پایدار قرار داده است که با تکیه بر آن، هر بار که کسی زبان تهدید پیش می‌کشد، آنها به سرعت تنگه هرمز، ذخایر ۶۵ درصدی نفت دنیا



صادرات نفت و گران شدن بیشتر و بیشتر حاملهای انرژی، یک بار برای همیشه این ابزار از اختیار ایران خارج شود، در چنین شرایطی و با تقویت چنین گزاره‌ای

باید نسبت به تأمین امنیت ملی با استفاده از ابزار انرژی تدریجاً جدی‌تر رو داشته.

صاحب‌نظران و تحلیلگران بسیاری برخلاف تحلیلگران و دیپلمات‌های دولتی در ایران بر این باورند که قیمت بالای انرژی عاملی برای توجیه‌پذیر شدن بسیاری از گزینه‌ها و گزاره‌های مندرج در سند استراتژی انرژی کشورهایی همچون امریکا است. آنان معتقدند که استفاده یک سوویه و تهدیدآمیز از ابزار انرژی می‌تواند در نهایت رهیافت پریسک در عرصه بین‌الملل را دارای توجیه اقتصادی و سیاسی کند که الزاماً امنیت ملی ما را تأمین نخواهد کرد.

ناگفته پیداست که امنیت انرژی در دنیای امروز یک موضوع صرفاً اقتصادی نیست، بلکه وجوه دیگری نیز در این تحلیلها مورد نظر قرار می‌گیرند و این یکپارچگی و تداخل موضوعی پس از یازده سپتامبر با تهمایه‌های پررنگ‌تری از جنس امنیت مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

الزامات و اهمیت اقتصادی، سیاسی، دیپلماتیک و امنیتی انرژی است که بازیگران عمده بازار نفت را بر آن داشته تا نسبت به تدوین یک سیاست ملی انرژی به منظور تأمین منافع ملی خود اقدام کنند. کشورهای تأثیرگذار در عرصه جهانی نفت، دریافته‌اند که با پیچیده شدن و تحول مفهوم امنیت انرژی، امکان تأمین منافع ملی در حوزه انرژی صرفاً براساس سیاست‌های محدودنگر و یک‌سوویه مبتنی بر گزاره‌های جنگ سرد و الگوهای ساده‌ای نظیر حفظ دسترسی به نفت و تضمین جریان آزاد نفت خاورمیانه به ویژه خلیج فارس، از بین رفته است. ضمن آنکه ساده‌سازی این الگوها و حذف متغیرهای مختلف برای رسیدن به نتیجه دلخواه نمی‌تواند تضمین‌کننده منافع کشور باشد.

در شرایط کنونی، تأمین امنیت انرژی و تحقق منافع ملی در این حوزه، مستلزم طراحی و اجرای یک استراتژی و سیاست ملی جامع‌نگر و همه‌جانبه در حوزه انرژی با پیش‌فرض تعامل با دیگر بخش‌هاست. دیگر نمی‌توان با استناد به این فرض ساده که ۶۵

ملی را تضمین شده فرض کرد.

تدوین سند استراتژی انرژی امریکا و تلاش دولت بوش در تمام سالهای اخیر برای اجرا و تضمین آن سند، به خوبی اهمیت داشتن چنین سند استراتژیکی را نشان می‌دهد، چرا که می‌توان نقشه راه امریکا و سرنوشت دیگر تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان نفت و انرژی دنیا را در لابه‌لای خطوط این سند جست‌وجو کرد و بر اساس آن، عملیاتی شدن راهکارهای تأمین حداکثر منافع ملی را در پس وقایع چندسال اخیر دنبال کرد.

این اهمیت، زمانی دوچندان می‌شود که بدانیم بازار انرژی جهان یکی از ملتهب‌ترین دوران خود را تجربه می‌کند و افزایش قیمت انرژی و بالا رفتن هزینه‌های تولید در کشورهای صنعتی، انگیزه مضاعفی برای اعمال سیاست‌های پریسک‌تر به شمار می‌آید.

در چنین شرایطی، دیگر کشورهای مسلط نمی‌توانند آرام و راحت بنشینند تا کشورهای تولیدکننده منطقه خلیج فارس راحت و آسوده از این درآمد‌ها بهره‌مند شوند. هرچند که بمانی بازار باعث این افزایش قیمت شده است و اتفاقاً اقتصادهای غربی به ویژه اقتصاد امریکا مشکل اساسی با این پدیده ندارند. اما از پایه باید این اصل اساسی را پذیرفت که قیمت‌های بالای نفت است که سیاست‌های انرژی امریکا را تأیید می‌کند، یعنی بسته سیاستی انرژی امریکا و دیگر کشورهای قدرتمند صنعتی با قیمت‌های پایین نفت دچار مشکل می‌شود.

در این وضع، آنها از یک طرف خواهان قیمت‌های بالا و از طرف دیگر به دنبال ایجاد تشنج در منطقه هستند. انگیزه مضاعف آنان هم بازگرداندن درآمد‌های نفتی از منطقه به اقتصاد کشورهای مسلط است که برای بازگرداندن این پول‌ها به اقتصاد خود، ممکن است به این جمع‌بندی برسند که افزایش تشنج لازم است تا قراردادهای تسلیحاتی بیشتری منعقد شود یا قراردادهای تأمین امنیت برای کشورهای بیشتری بسته شود که البته تجربه آن وجود دارد.

بنابراین مشاهده می‌شود که با ساده‌سازی الگو و

چهبسا این تحلیل هم دور از واقعیت نیست که هر زمان درآمد‌های نفتی بالا رفته است برای بازگرداندن این درآمد‌ها به اقتصاد کشورهای مسلط، اتفاقات جدیدی هم در منطقه روی داده و تهدیدها جدی‌تر شده است.

در کنار این عامل، نومحافظه‌کاران امریکایی معتقدند که کشورهای تولیدکننده نفت خلیج فارس نه تنها می‌توانند به طور مستقیم بر بازار جهانی نفت تأثیر بگذارند و از این طریق با ایجاد نوسان و بی‌ثباتی در این بازار، امنیت انرژی امریکا را تهدید کنند، بلکه درآمد‌های نفتی برخی از کشورهای منطقه می‌تواند بر ضد منافع ایالات متحده به کار برود و از این طریق، امنیت ملی این کشورها را به خطر اندازند. تجلی این پیوند چندوجهی در تغییر سیاست سنتی ایالات متحده در خلیج فارس، در دوره پس از حادثه ۱۱ سپتامبر مشهود است. برای حدود نیم قرن، سیاست امریکا در خلیج فارس مبتنی بر «نفت آزاد» به معنای حفظ دسترسی آزاد به نفت خلیج فارس و آزادی صادرات نفت این منطقه بود. پس از حادثه ۱۱ سپتامبر و در چارچوب استراتژی امنیت ملی جدید ایالات

■ الزامات و اهمیت اقتصادی، سیاسی، دیپلماتیک و امنیتی انرژی است که بازیگران عمده بازار نفت را بر آن داشته تا نسبت به تدوین یک سیاست ملی انرژی به منظور تأمین منافع ملی خود اقدام کنند.

■ هر زمان درآمد‌های نفتی بالا رفته است برای بازگرداندن این درآمد‌ها به اقتصاد کشورهای مسلط، اتفاقات جدیدی هم در منطقه روی داده و تهدیدها جدی‌تر شده است.

متحده، سیاست سنتی «نفت آزاد» به سیاست «نفت برای آزادی» تبدیل شد که اصلی‌ترین هدف آن، تغییر رژیم‌های مخالف ایالات متحده در منطقه خلیج فارس و استفاده از درآمد‌های نفتی، به ظاهر برای گسترش دموکراسی و در عمل، جهت کنترل کشورهای منطقه است.

به این ترتیب، ضمن تأمین امنیت انرژی امریکا، دغدغه امنیتی این کشور در خصوص احتمال به‌کارگیری درآمد‌های نفتی منطقه خلیج فارس برای مقاصد ضد امریکایی نیز برطرف شده و از این طریق (در صورت توفیق استراتژی امنیت ملی)، هر دو هدف امنیتی-انرژی ایالات متحده تعقیب و حاصل می‌شود.

با جمع شدن این عوامل پیدا و آشکار دخیل در دیپلماسی انرژی و اضافه شدن عوامل پنهان در این تحلیلها، لزوم تدوین یک استراتژی جامع و کامل در حوزه انرژی با پرهیز از ساده‌سازی و با رعایت تعامل بین بخشی و جهانی برای عرصه انرژی کشور الزامی است، تا امنیت ملی تأمین و منافع ملی حداکثر شود، چراکه سکه نفت و انرژی، سکه‌ای یک رو و همیشه به نفع تولیدکنندگان انرژی نیست که آسوده خاطر بتوانان افق‌های مطمئنی را از توسعه و امنیت با تکیه بر آن ترسیم کرد.



مدلهای تحلیل و رسیدن به این نتیجه که «چون نفت داریم و نفت قیمت‌های بالایی را تجربه می‌کند، پس امنیت حاصل است»، می‌تواند گزاره‌ای نادرست باشد.

درصد نفت جهان در منطقه خلیج فارس است، ایران تأمین‌کننده بخش اعظمی از انرژی و نفت دنیاست و تنگه هرمز تحت کنترل ماست، آسوده‌خاطر بود و امنیت